**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر الواحد**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه هشتاد و دوم\_7 اردیبهشت 1398**

در جلسه گذشته مفصلا مقدمه من لا یحضره الفقیه توضیح داده شد برای اثبات اعتبار کتاب عند الصدوق و معنای شهادت این بزرگوار هم روشن شد، مرحوم آقای خویی نسبت به این شهادت هم تاملی دارند با این بیان که قبول داریم صدوق صراحتا روایات کتاب خودش را تصحیح کرده است و حجت قرار داده است ولی تصحیح الروایة به تعبیر بنده، غیر از توثیق الراوی است اگر صدوق و امثال صدوق راوی را توثیق کنند، بحثش مستقل است اما اگر روایت را تصحیح کنند، نه، چون انّا قد ذکرنا انّ تصحیح احد الاعلام المتقدمین روایةً لا ینفع من یری اشتراط حجة الروایة بوثاقة راویها او حسنها

اگر کسی گفت من از نظر اصولی فقط به روایتی اعتماد می­کنم که یا صحیحه باشد یا موثقه باشد و یا حسنه، عمل متقدمینی مثل صدوق نه روایت را صحیحة السند می­کند، نه موثقه و نه حسنه، این­ها روایت را با توجه به قرائنی قبول کرده­اند، قبول الروایة اعم است از قبول راوی و هیچ وقت اعم دلیل بر اخص نمی­شود چون ممکن است روایت این آقا را از راه­های دیگری درست کنند و لو خود این آقا را موثق ندادند. ان چه به درد می خورد برای مثل آقای خویی توثیق الراوی است نه تصحیح الروایة. شما این را در مورد صدوق بیان می کنید ولی در نظر بگیرید گاهی عده ایی به تصحیح علامه اکتفا کرده اند اقای خویی ان جا هم می فرماید علامه یک روایتی را تصحیح کند فایده ایی برای ما ندارد تازه در علامه فرمود توثیقش هم به درد ما نمیخورد چون سند جداگانه ایی ندارد و همه اش منتهی می شود به شیخ طوسی یا اجتهاد ولی در قدما توثیقشان درست است اما تصحیح الروایة اعم است از توثیق الراوی.

من هم در اصول ثابت کردم مبنایم لزوم وثاقت راوی است. این اولا.

الا انّا قد علمنا من تصریح الصدوق نفسه انّه یتبع فی التضعیف و التصحیح شیخه ابن الولید و لا ینظر هو الی حال الراوی نفسه و انّه ثقه او غیر ثقة.

کلام در بررسی کلام صدوق است. صدوق بارها در من لا یحضر این را تاکید می کند که هر روایت و هر را را استادم ابن ولید قبول کند من هم قبول می کنم پس معلوم می شود ایشان اساسا کار رجالی مستقل از استادش ندارد تا ما به توثیق و تضعیف او اعتماد کنیم او مثل نجاشی نیست، او مثل شیخ طوسی نیست. در علم رجال نگاهش به استادش هست جناب ابن ولید.

اضف الی ذلک (ثالثا) انّه یظهر من کلامه المتقدم انّ کلَ روایةٍ کانت فی کتاب شیخه ابن ولید او کتاب غیره من المشایخ العظام و العلماء الاعلام یعتبرها الصدوق روایةً صحیحةً و حجةً فی ما بینه و بین الله تعالی و علی هذا الاساس ذکر فی کتابه طائفةً من المرسلات ا فهل یمکننا الحکم بصحتها باعتبار ان الصدوق یعتبرها صحیحة

ثالثا آقای خویی توضیحش این است که شیخ صدوق نه تنها در راوی شناسی اعتماد به استادش دارد بلکه درروایت شناسی هم تابع اوست هر روایتی را که استادش نقل کند، اعتماد به ان روایت کند، صدوق هم می گوید این حجت است فی ما بینی و بین الله است این معنایش این نیست که صدوق این روایات را خودش سندا تصحیح می کند.

این سه اکشال اقای خویی با ان بیانی که جلسه گذشته از مقدمه من لا یحضر عرض کردیم و مراد مرحوم صدوق را توضیح دادیم خود به خود این بیانات پاسخ داده شده است.

با بیانی که عرض شد روشن شد که صدوق دنبال این است که با عبارات مختلفه به مخاطبش تضمین بدهد که روایاتی را که آورده است صرف نقل حدیث نیست، و مثل مصنفین دیگر فقط در پی نقل حدیث نبوده است، نقادی شده احادیث را انتخاب کرده است. نقد حدیث هم در مسلک قدما چنان که توضیح دادیم، هم به امور حسیه بوده است و هم به امور حدسیه، ولی امور حسیه­اش منحصر در سند نیست. نه این که قدما اساسا با سند کاری نداشتند. سند را هم معیاری حسی قرار می دادند اما لقربهم لعصر النص و لوجود کتب و اصول دست اول در دستشان قرائن حسیه دیگری داشته اند که بعضی را جلسه گذشته نام بردم.

وجود یک روایت در چند اصل مشهور، وجود یک روایت با چند سند در یک اصل، قرائن را نام بردیم این ها قربش به حس خیلی بیشتر است تا حدس و خود شما آقای خویی فرمودید سیره عقلا در جایی که دار الامر بین الحس و الحدس است حدسیت باید اثبات شود. حس را مقدم می کنید، ما الفرق بین این شهادت عن حسٍ با شهادت عن حسٍ نجاشی به توثیق رواتش؟

شهادت عن حسٍ اختصاص به شهادت رجالی نسبت به راوی ندارد، شهادت به روایت هم قابل این هست که عن حس تاویل و تفسیر شود. چه دلیلی دارید که از این چنین شهادت محکم و متقنی که با چند عبارت، ان هم بزرگ حدیث شناسان قم بلکه بزرگ حدیث شناسان شیع نقل می کند دست بردارید؟

هر جا حجت بر خلافش پیدا کردید از ان جا که این شهادت انحلالی است، بله والا هیچ تفاوتی نباید با شهادت نجاشی و دیگر رجالیون در راوی داشته باشد، منتها عرض ما این بود که بله هم در راوی شناسی و هم در روایت شناسی احتمال حسیت در بین قدما هست. ولی تمام حرف بنده این بود که هم در راوی شناسی و هم در روایت شناسی، حدسیت هم دخالت دارد. هر دو هست و ان دو حمل بر حس در سیره عقلا جایی است که احتمال حدسیت خیلی ضعیف باشد، احتمال حدسیت هم در راوی شناسی ضعیف نیست و هم در روایت شناسی. احتمال اجتهاد هست پس ان سیره را ما نمی توانیم بهش تمسک کنیم لذا بارها گفته ایم هم نجاشی را بهش عمل می کنیم و هم شهادت کلینی و صدوق را و حال این که یکیش مربوط است به راوی شناسی و یکی بیشتر ناظر است به روایت شناسی ولی در هر دو چون احتمال حدسیت اولا هست و ثانیا چون دلیل ان ها برای ما نقل نشده است که ببینیدم دلیل اعتماد انها چیست. چه بسا اگر دلیل ان ها به ما میرسید قبول نمی کردیم، نمی توان نه شهادت نجاشی را و نه شهادت شیخنا الصدوق را به تنهایی معیار قرار بدهیم. پس هم سخن فقها و اصولین و رجالینی مثل محقق خویی قابل تامل است و هم سخن ان دسته از محدثینی که به این اول کافی و اول من لا یحضر بیش از حد اعتماد کردند و تمام روات را تصحیح کرده اند. بارها عرض کرده ایم این شهادت ها قرائن خوبی است برای این که روایت را معتبر کند.

باید دید بر خلافش هم قرائن و شواهدی داریم یا نه.

هیمن جا داخل پرانتز عرض کنم که در مورد مرسلات هم که آقای خویی اشاره فرمود قصه از همین قرار است چون انها فقط به راوی تمسک نکرده اند تا مرسلات را کلاً کنار بگذارند. مضمون روایت هم برایشان مهم بوده است. منبع این مرسله کجاست برایشان مهم بوده است. راوی این مرسله کیست، این مهم است. لذا چه بسا شما یک مرسله صدوق را بتوانید بر طبقش فتوا بدهید منتها به شرط اینکه قرائن دیگری بیاید این مرسله صدوق را قوی کند نه بدون قرینه. مخصوصا ان جا که صدوق صراحتا مرسله ای را به امام نسبت می دهد. قال رسول الله. صدوق دین دار است می داند نمی شود یک چیزی را به معصوم نسبت دهد مگر این که حجت داشته باشد. پس مرسلاتش به ویژه ان مرسلاتی که نمی گوید روی من رسول الله انه قال، این بی اعتبار تام نیست، قرینه ایی که هیچ وجهی درش نباشد نیست. بله به صرف این که گفت قال رسول اللله نمی توانید بهش فتوا بدهید و باید بیاید این روایت را سندا و دلالتا بیایید بسنجید.

اما در مورد تهذیبین شیخ طوسی، مرحوم شیخ طوسی نه تنها هیچ شهادتی در کتابش بر اعتبار روایات نداده است، و این که فیض نقل کرده است از ایشان مرحوم شیخ طوسی هم شهادت داده است عین و اثری ازش در کتابهای طوسی نیست و اشتباهی برای مرحوم فیض صورت گرفته است. بله ان چه که هست این است که طوسی در کتاب عده اش یک عبارتش داشت و ان این بود که این روایاتی که دست ماست، در اصول اولیه علماء گذشته این جور بودند که اگر یک روایت نقل می شد میگفتند من این قلتَ هذا فاذا احالهم باصل مشهور و کان راویه ثقة قبول می کردیم همین. از این عبارت استفاده می شود که زمان ایشان اصول مشهوره دستشان بوده است و از خود تالیف تهذیب و استبصار هم استفاده می شد که شیعه منابع معتبری از اصول معتبره دستش بوده است اما بیاید بگوید همه این روایات حجة فیما بینی و بین الله نه همچین چیزی را شیخ طوسی تضمین نکرده است.

نکته دوم این که ایشان خیلی از روایاتی را که اورده است در مقام تعارض یا انجا که مضمونش قابل قبول نبوده است رد کرده است.

عرض ما نسبت به شیخنا الطوسی این است که در مورد طوسی دو نکته را فراموش نکنیم یکی این که خلافا للکلینی و صدوق شهادت نداده است. دوم هم این که اگر چه اشکال سندی را برده خصوص مقام تعارض. اگر چه طرد روایات را برده است مقام تعارض و این اشعار و اشاره دارد به این که لو لا تعارض روایات قابل قبول است ولی در عمل شیخنا الطوسی احتمال حدسیت بسیار قوی است. ولی این نیست که ما روایات تهذیبین باز مثل دیگر کتب نوشته شده بدانیم، به حد اعتبار کافی و من لا یحضر نیست اما چون شیخنا الطوسی، شیخ الطائفه الامامیه بسیاری از رموز و مطالبی که الان دست ما نیست اطلاع داشته است به لحاظ این که بیش از ان که در تهذیبین بوده است روایت دستش بوده است و خودش گفته است میخواهم یک کتاب بزرگ تر بنویسم که همه روایات شیعه درش باشد این معلوم می­شود که سرمایه عظیمی در اختیارش بوده است که همه این ها حدسی نیست. لذا به تهذیبین بعد از کافی و من لا یحضر نگاه می کنیم از حیث اعتبار.

مرحوم علامه مجلسی در ملاذ الاخیار صفحه 24 یک روایتی را از مرحوم شیخ بهایی نقل می کند و ص 26 جواب می دهد:

شیخنا البهائی قدس الله روحه می گوید چرا متاخرین شیوه قدما را کنار گذاشته اند؟ می گوید چون زمان فاصله شد:

لما طالت الأزمنة بينهم و بين الصدر السلف، و آل الحال إلى اندراس بعض كتب الأصول المعتمدة لتسلط حكام‏ الجور و الضلال، و الخوف من إظهارها و انتساخها، و انضم إلى ذلك اجتماع ما وصل إليهم من كتب الأصول في الأربعة المشهورة في هذا الزمان.

فالتبست الأحاديث المأخوذة من الأصول المعتمدة بالمأخوذة من غير المعتمدة، و اشتبهت المتكررة في كتب الأصول بغير المتكررة، و خفي عليهم- قدس الله أرواحهم- كثير من تلك الأمور التي كانت سبب وثوق القدماء بكثير من الأحاديث، و لم يمكنهم الجري على أثرهم في تميز ما يعتمد عليه مما لا يركن إليه.

من از کافی و من لا یحضر به تنهایی سخت است که بفهم چه حدیثی در ان اصول تکرار شده است یا نه ....

فاحتاجوا إلى قانون يتميز به الأحاديث المعتبرة من غيرها، و الموثوق بها عما سواها.

که این قانون تاکید بر سند بود.

مرحوم علامه می فرماید ص 26:

و أقول: ما أفاده- رحمه الله- من الاعتذار لهم بفوت كثير من القرائن و إن كان حقا، لكن لم يفت جميع تلك الأمور. و قد أخذ الصدوقان‏- رضي الله عنهما- الأخبار من تلك الأصول المعتبرة، و شهدا في كتابيهما بصحتها و لعل شهادتهما لا تقصر عن شهادة أصحاب الرجال بعدالة الرواة و ثقتهم.

کلینی و صدوق از همین اصول معتبره گرفته اند و گفته اند ما از اصول معتبره گرفته اییم .

حرفی از شیخ نمی زند و معلوم می­شود عنده کلام صدوقین با کلام شیخ فرق می کند. و لعل کلام این برزگوار کمی از کلام نجاشی و امثال ذلک نداشته باشد.

هذا تمام الکلام در بحث خبر واحد. سال آینده از ابتدای سال بحث انسداد است من تقاضا دارم حتما انسداد رسائل را مطالعه یا مباحثه بفرمایید و خواهید دید مرحوم شیخ عملا انسدادی است اگر چه ظاهرا خود را انسدادی معرفی نمی کند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.